

نقد و بررسی ادعای احمد الکاتب در امامت جعفر

فاطمه جعفری *

حسین اترک **

مریم خوشدل روحانی ***

چکیده

بحث از امامت به ویژه امامت امام زمان یکی از مباحث مهم و اساسی در مذهب شیعه است. دلایل عقلی و نقلی و تاریخی فراوانی برای اثبات این مهم وجود دارد که از جمله آنها می‌توان به دلایل نقلی چون آیه ۱۰۵ سوره انبیا و حدیث جابر و نقل‌های تاریخی نظیر آنچه حکیمه خاتون از ولادت آن بزرگوار بیان نموده‌اند، اشاره کرد. احمد الکاتب، نویسنده معاصر، در کتاب الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة دلایلی نقلی، تاریخی و عقلی در انکار وجود امام زمان (عج) مطرح می‌کند که یکی از آنها ادعای امامت جعفر، برادر امام عسکری، است. وی مدعی است که امام عسکری فرزندی نداشته و جعفر پس از وی ادعای امامت کرده و شیعه نیز به ندای وی لبیک گفته است و بر امامت وی اجماع داشته است. در این مقاله به روش تحلیلی- انتقادی کوشش شده است که در ضمن شخصیت‌شناسی جعفر به شبهات احمد الکاتب پاسخ داده شود. در این مقاله، شخصیت‌شناسی جعفر نشان می‌دهد که وی شایستگی لازم را برای امامت نداشته و ادعای کاتب بر اجماع شیعه بر امامت جعفر نادرست بوده و دلایلی که وی بر آن اقامه کرده است، اثبات ادعای وی نیست.

کلیدواژه‌ها: امامت، حضرت مهدی (عج)، جعفر کذاب، کاتب.

مقدمه

یکی از اصول اعتقادی مذهب شیعه، اعتقاد به امامت حضرت حجت بن الحسن (عج) بعد از امامت امام حسن عسکری است. بر همین اساس، متکلمان شیعی کتاب‌های متعددی در باب ولادت امام دوازدهم، امامت و غیبت ایشان نوشته‌اند و دلایل متعدد تاریخی، نقلی و کلامی مربوط به هر قسمت ذکر کرده‌اند.

احمد الکاتب، نویسنده عرب‌زبان عراقی معاصر، در کتاب *تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى إلى ولاية الفقيه* که با ویرایش جدید و با عنوان *الامام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية* در سال ۲۰۰۷ منتشر شد، شبهاتی به اعتقاد شیعه در مورد وجود و امامت حضرت ولی عصر (عج) وارد کرده است. این کتاب دارای ۲۴۴ صفحه و سه بخش است: بخش اول، نظریه الإمامة الإلهية لأهل البيت (۴۰ صفحه)؛ بخش دوم، الامام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية (۱۶۳ صفحه)؛ و بخش سوم، تطور فكر السياسي الشيعي في عصر الغيبة (۳۵ صفحه).

وی در این کتاب به دنبال اثبات این مطلب است که امام عسکری هرگز فرزندی نداشته است و شیعیان به دلیل بحران فکری‌ایی که پس از شهادت آن امام دچار آن شدند، ناچار به فرض کردن فرزندی خیالی برای امام حسن عسکری شدند و آن را امام غائب خود خواندند. یکی از دلایل او در اثبات ادعایش این است که وی درصدد است وانمود کند که متکلمان در عصر امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اعتقادی به عدم جواز امامت دو برادر نداشتند و اصلاً توارث عمودی مطرح نکرده بودند و این اصل حدود دویست سال بعد توسط شیخ طوسی مطرح شد و شکل گرفت تا بدین وسیله توجیهی برای قبول امامت جعفر برادر امام عسکری (علیه السلام) دست و پا نماید؛ حال اینکه منابع معتبری وجود دارد که نشان می‌دهد، این مسئله نه تنها در عصر خود امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بلکه خیلی پیش از آن و در زمان خود پیامبر و توسط ایشان مطرح شده است.

از نظر متکلمانی که با نواب خاص امام زمان (علیه السلام) هم‌عصر هستند نیز امامت دو برادر جایز نبود و این موضوعی نبود که بعدها مطرح شده باشد، بلکه از همان ابتدا احادیث زیادی بر این مطلب دلالت کرده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به یازده حدیث که در منابعی همچون (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱، ص ۲۸۵؛ صدوق، ۱۳۹۵ ق، ج ۲، ص ۴۱۴، طوسی، ۱۴۲۵ ق، ص ۲۲۵، ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ ق، ج ۴، ص ۴۷، مسعودی، ۱۳۸۴، ص ۱۷۹، ابن عبد الوهاب،

بی‌تا، ص ۱۳۴، طبرسی، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۴۶۸) اشاره نمود. یکی دیگر از دلایل کاتب برای اثبات ادعای گرایش برخی شیعیان به جعفر، برادر امام حسن عسکری، بعد از شهادت آن حضرت و بیعت با وی به عنوان امام است. کاتب معتقد است که امام زمان (عج) هرگز متولد نشده و امام عسکری اساساً فرزندی نداشته است و جعفر برادر امام عسکری، امام پس از وی بوده است و عده کثیری نیز امامت وی را پذیرفته‌اند و این بدان دلیل است که شیعیان، در آن زمان، شخص دیگری جز جعفر را نمی‌شناختند و گر نه هیچگاه امامت جعفر را نمی‌پذیرفتند.

این مقاله درصدد نقد و بررسی استدلال کاتب در خصوص امامت جعفر است. در این نوشتار سعی شده علاوه بر شخصیت‌شناسی جعفر و اثبات این مطلب که جعفر اساساً شایستگی‌های لازم را برای امامت نداشته است، به شبهاتی که احمد الکاتب بر عدم وجود امام دوازدهم وارد کرده است، پاسخ داده شود. سؤالات اصلی این تحقیق عبارت‌اند از: جعفر چگونه شخصیتی داشته است و آیا شخصیت وی به گونه‌ای بوده که شایستگی امامت را داشته باشد؟ چه کسانی با جعفر برادر امام عسکری (علیه السلام) دیدار داشته‌اند و این دیدارها به چه منظور بوده است؟ کسانی که جعفر را به عنوان امام پذیرفتند چه تعداد بودند؟

۱. شبهات کاتب

۱.۱. روایات فسق جعفر حربه‌ای برای بدنام کردن او

کاتب در کتابش مدعی است بعضی از روایات شیعه که جعفر را متهم به فسق و کذب و شرب خمر نموده‌اند، فریب و حيله بوده و برای رد امامت جعفر از آن حربه استفاده شده است والا عامه شیعه این اتهامات را قبول نداشتند (کاتب، ص ۱۹۳).

در واقع کاتب معتقد است که جعفر انسان فاسقی نبوده و شیعه تنها برای فرار از بن بست عدم وجود امام بعد از عسکری این اتهامات را به وی وارد کرده و این در حالی است که عامه شیعه این اتهامات را نپذیرفته بودند.

۲.۱. نبودن فرزندی ظاهر برای امام عسکری

پس از شهادت امام عسکری (علیه السلام) افرادی که هنوز از وفات ایشان خبری دریافت نکرده بودند، همچنان برای دیدار وی به سامرا می‌آمدند و پس از ورود به شهر از شهادت ایشان مطلع می‌شدند و هریک در مقابل این واقعه عظیم، عکس‌العملی نشان می‌دادند. از جمله این افراد که کاتب نیز به داستان آنها اشاره کرده ولی به طور کامل مآوقع را شرح نداده است عبارت‌اند از:

(۱) ابوالادیان بصری فرستاده امام حسن عسکری به شهرهای مختلف برای رساندن نامه‌ها؛
(۲) نمایندگانی از شیعیان قم که ابوالادیان شاهد حضور آنها در سامرا بوده است و جریان آنها را
نقل می‌نماید؛ (۳) نمایندگانی به رهبری ابوالعباس محمد بن جعفر حمیری قمی که سنان موصلی
داستان آنها را روایت می‌کند. کاتب می‌گوید:

روایت تاریخی که مورخان و متکلمان اثناعشری به آن اعتراف دارند، گواه بر آن است که
امام عسکری در حالی وفات کرد که فرزند آشکاری برجا نگذاشت و اموالش را به مادرش
که «حدیث» نامیده می‌شد وصیت نمود و این فرصتی را برای برادرش جعفر بن علی بخشید تا
ادعای امامت بعد از او بکند و شیعه امامیه را به پیروی از خود مانند خلیفه‌ای برای ایشان،
فراخواند؛ آن گونه که شیعه از امام موسی بن جعفر، بعد از وفات عبدالله افطح، برادر بزرگش،
تبعیت کردند. در حالی که عبدالله بن افطح برای مدتی بعد از امام صادق امام شد و فرزندی
نداشت که امامت در او استمرار یابد.

نوبختی و اشعری قمی و مفید گفته‌اند که بسیاری از شیعه امامیه به ندای جعفر لبیک گفتند و
نزدیک بود که بر امامت او اجماع کنند. و این به آن خاطر بود که عامه شیعه غیر از جعفر
فرزند دیگری برای امام‌هادی (ع) نمی‌شناختند و از طرف دیگر فرزندی نیز از امام
عسکری (ع) مشاهده ننموده بودند و این از جمله مسائلی است که روایت ابوالادیان بصری،
فرستاده امام عسکری به شهر مدائن، نیز آن را تأیید می‌کند. ... همچنان که ابوالادیان در ادامه
می‌گوید: نمایندگانی از شیعیان قم آمده بودند و از امام عسکری سؤال کردند و دانستند که
وفات کرده و پرسیدند که به چه کسی باید تسلیت بگوییم و مردم به جعفر اشاره کردند؛
همچنین روایت سنان موصلی نیز آن را تأکید می‌کند (کاتب، ص ۱۹۱).

کاتب در ادامه به سه جریان فوق در مورد ملاقات شیعیان بعد از وفات امام عسکری با جعفر
اشاره می‌کند و عدم اطلاع ایشان از وفات امام عسکری و وجود فرزندی برای ایشان و تحیر و
بلا تکلیفی ایشان را دلیلی بر عدم وجود فرزندی ظاهر برای امام عسکری که امامت بعد از او را به
دست گیرد، ذکر می‌کند (نک. همان، ص ۱۹۳-۱۹۱).

۲. پاسخ شبهات

۲.۱. شخصیت جعفر

ابن بابویه در کتاب خود تحت بابی با این عنوان که به چه دلیل امام جعفر صادق (علیه السلام)،
«صادق» لقب گرفت، روایتی آورده است که دلالت بر پیش‌بینی ماجرای ادعای امامت توسط
جعفر، برادر امام عسکری، توسط پیامبر اکرم (ص) و کذاب بودن وی دارد.

ثمالي از امام سجاد (ع) و ایشان از امام حسين (ع) و ایشان از جد بزرگوارشان (ص) چنین نقل می کند که پیامبر (صل الله عليه وسلم) فرمودند:

هرگاه فرزندانم جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) متولد شد او را صادق بنامید، زیرا به زودی در فرزندان این امام شخصی هم نامش متولد می شود که به ناحق ادعای امامت نموده و کذاب نامیده می شود (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۳۴).

همچنین ابن بابویه در کتاب دیگرش چنین می گوید:

امام ششم جعفر بن محمد (علیهما السلام) را «صادق» گویند تا از مدعی دروغین امامت جعفر بن علی (جعفر کذاب) جدا و مشخص گردد (ابن بابویه، ۱۴۰۳، ص ۶۵).

بنابر روایات نقل شده از ابن بابویه روشن است که یکی از دلایلی که امام ششم «صادق» لقب گرفت این بود که بعدها از نسل امام هادی (علیه السلام) فرزندی متولد می شد که جعفر کذاب نام خواهد گرفت و برای تمیز این دو شخص از یکدیگر لقب صادق برای امام ششم انتخاب و برگزیده شده است. این خود دلیلی محکم و استوار است که از زمان خود ائمه این مسئله مطرح بوده که فرزند امام هادی (علیه السلام) به ناحق مدعی امامت است.

باید متذکر شد که به رغم جستارهای فراوانی که در منابع تاریخی و روایی اهل سنت همچون سیره ابن هشام و سیره ابن کثیر و تاریخ طبری و تاریخ ابن کثیر و تاریخ بغدادی و تاریخ دمشق و انساب الاشراف بلاذری و سیر اعلام النبلاء ذهبی و صحاح سته انجام شد مطلبی که دلالت بر خوب بودن و عدم فسق جعفر از نظر ایشان نماید، یافت نشد؛ همچنین به دلیل عدم اعتقاد اهل سنت به امامت، مطلبی که دلالت بر وجه تسمیه امام جعفر به صادق کند نیز یافت نشد.

روایات دیگری نیز با این مضمون وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می شود. ابو خالد کابلی می گوید:

به امام سجاد (علیه السلام) عرض کردم که امام بعد از شما کیست؟ فرمود: پسر من محمد، که علم را می شکافد و باقرالعلوم است. و بعد از او پسرش جعفر است که اسم او در آسمانها «صادق» می باشد. گفتم: همه شما صادق و راستگو هستید. چرا تنها لقب او صادق است؟ فرمود: من از پدرم و پدرم از پدرش و او از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده است که فرمود: وقتی که جعفر بن محمد بن علی متولد شد او را «صادق» لقب دهید؛ چون از نسل او کسی است که اسمش جعفر است و به دروغ ادعای امامت می کند و او نزد خدا «جعفر کذاب» است. امام سجاد (علیه السلام) گریست و فرمود: گویا می بینم که چگونه او طاغوت

زمان خود را برای تفتیش ولی خدا و جستجوی امام غائب - علیه السلام - تحریک می کند. پس همان طور شد که امام فرموده بود... (راوندی، ص ۱۹۵، طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۱۸).
شیخ مفید داستانی از احمد بن عبید الله خاقان، متولی موقوفات قم، نقل می کند که وی جعفر را آدمی فاسق، بدکار، شرابخوار و از همه مردان بدتر و بی آبروتر و کم عقل تر معرفی می کند (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۲۳).

و نیز شیخ صدوق در کمال الدین خود داستان دیگری در مورد فسق جعفر از دو تن به نام های علی بن محمد و محمد بن حسن بن احمد بن ولید نقل می کند و چنین می گوید که: سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ نقل می کند: کسانی که در مرگ امام عسکری (علیه السلام) و دفن وی حضور داشتند خیلی بیشتر از این هستند که بتوانند تواطؤ در کذب داشته باشند... بعضی از اشعریین مجلس گفتند: ای ابوبکر از برادرش جعفر چه خبر؟ او گفت: جعفر کیست که از او پرسش شود یا آنکه همتای او شمرده شود! جعفر متجاهر به فسق است، لالابالی و باده نوش است، و پست ترین مردی است که من دیده ام، بی آبرو و پرده در خویش و احمق و نافهم و بی مقدار و پست است (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۴۰).

گذشته از این روایات دلیل محکم دیگر بر نفی امامت جعفر عدم عصمت و تقوای وی، عدم علم به احکام شرعی و بدتر از همه اشتها وی به اعمال غیرشرعی است. روشن است که بر اساس عقاید مذهب شیعه و بلکه بنا بر حکم صریح عقل، امام یعنی کسی که رهبری دینی و هدایت امت اسلامی را برعهده می گیرد، باید شخصی مصون از خطا و اشتباه و آگاه به احکام شرعی باشد؛ اما بدون هیچ اختلافی جعفر، برادر امام عسکری (علیه السلام)، نه تنها معصوم نبوده بلکه اعمال منافی عفت هم از وی سر زده است؛ به اندازه ای که قابل شمارش نیست (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۲۲).

قنبری گوید، هنگامی که جعفر کذاب برای گرفتن میراث امام عسکری (علیه السلام) نزاع و جدال می کرد، امام عصر - عج - از جای نامعلومی ظاهر شد و فرمود: ای جعفر! چرا متعرض حقوق من می شوی؟ او متحیر و مبهوت گشت و آن حضرت هم غایب شد. سپس جعفر هر چند میان مردم گشت او را ندید و بار دیگر چون جدۀ آن حضرت، مادر امام حسن عسکری وفات کرد، خودش دستور داده بود که او را در همان خانه دفن کنند، ولی جعفر با ایشان ستیزه می کرد و می گفت؟ این خانه من است و نباید دیگری در آن دفن شود، ناگاه حضرت ظاهر شد و به او

فرمود: ای جعفر: این خانه از تو است؟! سپس غایب شد و دیگر او را ندیدند (کلینی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۲۳).

علی بن محمد گوید: جعفر (کذاب) در میان بردگانی که فروخت، دختری را که از اولاد جعفر بن ابی طالب بود و در خانه امام عسکری (علیه السلام) تربیت شده بود، فروخت. یکی از علویین کسی را نزد مشتری فرستاد و او را از موضوع آن دختر آگاه ساخت، مشتری گفت: من او را با رضایت خود پس می دهم، به شرط اینکه از بهایی که داده ام چیزی کم نشود، او را بگیر و ببر، مرد علوی رفت و خبر را به اطلاع اهل ناحیه رسانید، اهل ناحیه ۴۱ دینار نزد مشتری فرستادند و دستور دادند که آن دختر را به صاحب خودش برگرداند (همان، ص ۴۶۷).

سعد بن عبدالله گوید: احمد بن اسحاق اشعری نقل می کند که: یکی از شیعیان به نزد من آمد و گفت: جعفر بن علی (جعفر کذاب) نامه ای به وی نوشته و خود را امام خوانده و ادعا کرده است که امام بعد از پدرم من هستم و علم حلال و حرام و آنچه مورد احتیاج مردم است و سایر علوم همه و همه در نزد من است. احمد بن اسحاق گفت: وقتی آن نامه را خواندم مکتوبی در این خصوص به ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر نوشته و نامه جعفر [کذاب] را هم در داخل آن گذارده ارسال کردم. جواب آن نامه بدین گونه از ناحیه مقدسه حضرت صادر شد:

بسم الله الرحمن الرحيم خداوند تو را پاینده بدارد. مکتوب تو و نامه ای را که در جوف آن گذارده و فرستاده بودی به من رسید و از تمام مضمون آن به اختلاف الفاظش و خطاهای چندی که در آن روی داده است، مطلع گشتم. اگر به دقت در آن می نگریستی تو نیز متوجه برخی از آنچه من از آن نامه فهمیدم می شدی. پروردگار بی شریک و پرورش دهنده موجودات را بر نیکی و خیری که در باره ما نموده و فضیلتی که به ما داده است، سپاسگزارم که همیشه حق را کامل می گرداند و باطل را از میان می برد. او بر آنچه من اکنون می گویم گواه است و در روز قیامت که جای تردید نیست، وقتی در پیشگاه ذات الهی اجتماع نمودیم و از آنچه ما در باره آن اختلاف داریم سؤال کرد، گواهی به صدق گفتار من خواهد داد. آنچه می خواهم بگویم این است که خداوند صاحب نامه [جعفر کذاب] را نه بر کسی که نامه به او نوشته، نه بر تو و نه بر هیچ یک از مخلوق، امام مفترض الطاعه قرار نداده و اطاعت و پیمان او را بر هیچ کس لازم ندانسته است و من بزودی مطالبی را برای شما روشن می گردانم که به خواست خدا بدان اکتفا کنید. ای احمد بن اسحاق! خدا تو را رحمت کند. خداوند بندگان را بیهوده نیافریده و سرنوشت آنان را مهمل نگذاشته است، بلکه ایشان را با قدرت کامله خود آفریده و به آنان چشم و گوش و دل و فکر عطا فرموده است. آنگاه پیغمبران را

به منظور بشارت به وعده خداوند و ترساندن آنان از نافرمانی الهی به سوی آنان فرستاد تا ایشان را به اطاعت او وادارند و از معصیتش نهی کنند و آنچه را از ایشان از امر خداوند و دینشان نمی‌دانند به آنان بفهماند. سپس به واسطه فضل و دلایل آشکار و براهین روشن و علائم غالبه کتاب‌هایی بر آنان نازل فرمود و فرشتگان را به سوی ایشان فرستاد، تا آنان میان خدا و پیغمبران واسطه و فرمانبر باشند... و میان آنان و برادران و اولاد عموی آنان و مردم طبقه پائین از کسان وی فرق آشکاری گذاشت تا بدان وسیله حجت خدا از افراد عادی و پیشوا از پیرو شناخته شود، زیرا خداوند امام و حجت خود را از ارتکاب گناهان حفظ کرده و از عیب‌ها پیراسته گردانیده و از پلیدی‌ها پاکیزه نموده و از شبهات منزّه کرده است. و ایشان را خزینه‌دار علم و امین حکمت و محل سر خود قرار داده و با دلایل تأیید فرموده است. اگر جز این بود مردم همه یکسان بودند، و هر بی‌سر و پائی دعوی «امر الله» و منصب خدایی می‌کرد، و دیگر حق از باطل و عالم از جاهل امتیاز نمی‌یافت، این مفسد باطل [جعفر کذاب] که بر خداوند دروغ بسته و ادعای امامت دارد؛ نمی‌دانم به چه چیز خود نظر داشته است؟ اگر امید به فقه و دانایی در احکام دین خدا داشته است بخدا قسم او نمی‌تواند حلال را از حرام تشخیص بدهد، و میان خطا و صواب فرق بگذارد. و اگر به علم خود می‌بالیده، او قادر نیست که حق را از باطل جدا سازد و محکم را از متشابه تشخیص دهد، و حتی از حدود نماز و وقت آن هیچ اطلاعی ندارد. و اگر او به تقوا و پرهیزکاری خود اطمینان داشته، خداوند گواه است که او چهل روز نماز واجبش را ترک کرد، به این منظور که با ترک نماز بتواند شعبده بازی را یاد بگیرد! شاید خبر آن به شما هم رسیده باشد. ظرف‌های شراب او را همه کس دیده است، علاوه بر این‌ها آثار و علائم نافرمانی وی از امر و نهی الهی، مشهور و ثابت است. و اگر ادعای وی مبتنی بر معجزه است، معجزه خود را بیاورد نشان دهد، و اگر حجتی دارد آن را اقامه نماید، و چنانچه دلیلی دارد ذکر کند! (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۴۶۸).

طوسی در الغیبه داستانی از سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ نقل می‌کند که از ملاقات وی با امام عسکری (علیه السلام) و برادرش جعفر حکایت می‌کند و اینکه جعفر در حال مستی بوده است (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۲۶).

شیخ صدوق در کتابش می‌گوید از مواردی که دلالت بر جهل جعفر به احکام شرع می‌کند این داستان است که وی روزی نزد مادر امام حسن عسکری علیه‌السلام آمد و میراث برادرش را از ایشان طلب کرد. این در حالی است که بر اساس حکم شرع، با وجود مادر، برادر ارث

نمی‌برد. پس اگر میزان فقه و فهم جعفر بدین پایه باشد که نقص و جهل آن نمایان است، چگونه می‌تواند امام باشد و دیگران را رهبری کند (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۵۸).

مورد دیگری که صدوق به عنوان دلیلی بر فساد جعفر کذاب می‌شمارد این است که وی با «فارس بن حاتم» (لعنة الله علیه) دوستی داشت و او را پاک می‌شمرد با آنکه امام‌هادی (علیه السلام) از او بی‌زاری جسته بود و این مطلب در شهرها شیوع پیدا کرده بود و علاوه بر دوستان، دشمنان نیز از آن با خبر بودند. (همان‌جا).

بر اساس آنچه گذشت نتیجه می‌شود که «جعفر بن علی» مشهور به جعفر کذاب شخصیت صالح و مورد تأییدی نداشته است و ادعای امامت او نمی‌توانسته مورد قبول شیعیان باشد. روشن است که فرزند امام یا نبی بودن، برای هدایت و عصمت از گناه کافی نیست و تلاش و مجاهدت نفس خود فرد لازم است. قرآن داستان‌های متعددی از شخصیت ناپسند و سرنوشت شوم برخی پیغمبرزادگان چون پسر نوح، پسران یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الرحمن (علیهم السلام) داده است.

۲.۲. فرزند امام عسکری و داستان دیدار کنندگان با جعفر

برای روشن شدن حقیقت، هر یک از اتفاقات مذکور در کلام کاتب به صورت جداگانه طرح و بررسی می‌شود.

الف. روایت ابوالادیان بصری

شیخ صدوق ماجرای ابوالادیان را از زبان وی چنین نقل می‌کند:

من خدمتکار امام حسن (علیه السلام) بودم و نامه‌های او را به شهرها می‌بردم و در آن بیماری که منجر به فوت امام شد، نامه‌هایی نوشت و فرمود: آنها را به مدائن برسان؛ چهارده روز اینجا نخواهی بود و روز پانزدهم وارد سامرا خواهی شد و از سرای من صدای واویلا می‌شنوی و مرا در مغتسل می‌یابی. ابوالادیان گوید: ای آقای من! چون این امر واقع شود امام و جانشین شما که خواهد بود؟ فرمود: هر کس پاسخ نامه‌های مرا از تو مطالبه کرد، همو قائم پس از من خواهد بود، گفتم: دیگر چه؟ فرمود: کسی که بر من نماز خواند، همو قائم پس از من خواهد بود، گفتم: دیگر چه؟ فرمود: کسی که خبر دهد در آن همیان چیست، همو قائم پس از من خواهد بود و هیبت او مانع شد که از او بپرسم در آن همیان چیست؟ نامه‌ها را به مدائن بردم و جواب آن‌ها را گرفتم و همان گونه که فرموده بود روز پانزدهم به سامرا درآمدم و به ناگاه

صدای واویلا از سرای او شنیدم و او را بر مغتسل یافتم و برادرش جعفر بن علی را بر در سرا دیدم و شیعیان را بر در خانه‌اش دیدم که وی را به مرگ برادر تسلیت و بر امامت تبریک می‌گویند، با خود گفتم: اگر این امام است که امامت باطل خواهد بود، زیرا می‌دانستم که او شراب می‌نوشد و در کاخ قمار می‌کند و تار می‌زند، پیش رفتم و تبریک و تسلیت گفتم و از من چیزی نپرسید، آنگاه عقید بیرون آمد و گفت: ای آقای من! برادرت کفن شده است برخیز و بر وی نماز گزار! جعفر بن علی داخل شد و بعضی از شیعیان که سمان و حسن بن علی که معتصم او را کشت و به سلمه معروف بود در اطراف وی بودند. چون به سرا در آمدیم حسن بن علی را کفن شده بر تابوت دیدم و جعفر بن علی پیش رفت تا بر برادرش نماز گزارد و چون خواست تکبیر گوید کودک کی گندم گون با گیسوانی مجعد و دندان‌های پیوسته بیرون آمد و ردای جعفر بن علی را گرفت و گفت: ای عمو! عقب برو که من به نماز گزاردن بر پدرم سزاوارترم و جعفر با چهره‌ای رنگ پریده و زرد عقب رفت. آن کودک پیش آمد و بر او نماز گزارد و کنار آرامگاه پدرش به خاک سپرده شد، سپس گفت: ای بصری! جواب نامه‌هایی را که همراه توست بیاور و آن‌ها را به او دادم و با خود گفتم این دو نشانه، باقی می‌ماند همین (همان، ج ۲، ص ۴۷۵).

روشن است که ماجرای ابوالادیان بر اساس نقل شیخ صدوق چیزی غیر از تأیید امامت حضرت ولی عصر (عج) و کذب ادعای جعفر نیست.

ب. نمایندگان شیعیان قم

صدوق در ادامه روایت قبل، از ابوالادیان چنین نقل می‌کند:

ما نشسته بودیم که گروهی از اهل قم آمدند و از حسن بن علی (علیه السلام) پرسش کردند و فهمیدند که او در گذشته است و گفتند: به چه کسی تسلیت بگوئیم؟ و مردم به جعفر بن علی اشاره کردند، آنها بر او سلام کردند و به او تبریک و تسلیت گفتند و گفتند: همراه ما نامه‌ها و اموالی است، بگو نامه‌ها از کیست؟ و اموال چقدر است؟ جعفر در حالی که جامه‌های خود را تکان می‌داد، برخاست و گفت: آیا از ما علم غیب می‌خواهید، راوی گوید: خادم از خانه بیرون آمد و گفت: نامه‌های فلانی و فلانی همراه شماست و همیانی که درون آن هزار دینار است که نقش ده دینار آن محو شده است. آنها نامه‌ها و اموال را به او دادند و گفتند: آنکه تو را برای گرفتن این‌ها فرستاده، همو امام است (همان، ج ۲، ص ۴۷۶).

ج. روایت سنان موصلی

صدوق ماجرای سنان موصلی را از زبان وی چنین روایت می‌کند:

پدرم گفت: چون آقای ما ابو محمد حسن بن علی (علیه‌السلام) درگذشت، از قم و بلاد کوهستان نمایندگانی که معمولاً وجوه و اموال را می‌آوردند، درآمدند و خبر از درگذشت امام حسن علیه‌السلام نداشتند و چون به سامرا رسیدند از امام حسن (علیه‌السلام) پرسش کردند. به آن‌ها گفتند که وفات کرده است. گفتند: وارث او کیست؟ گفتند: برادرش جعفر بن علی. آنگاه از او پرسش کردند. گفتند که او برای تفریح بیرون رفته و سوار زورقی شده است، شراب می‌نوشد و همراه او خوانندگان هم هستند، آنها با یکدیگر مشورت کردند و گفتند: اینها از اوصاف امام نیست و بعضی از آن‌ها می‌گفتند: باز گردیم و این اموال را به صاحبانشان برگردانیم. ابوالعباس محمد بن جعفر حمیری قمی گفت: بمانید تا این مرد باز گردد و او را به درستی بیازمائیم. راوی گوید: چون بازگشت به حضور وی رفتند و بر او سلام کردند و گفتند: ای آقای ما! ما از اهل قم هستیم و گروهی از شیعیان و دیگران همراه ما هستند و ما نزد آقای خود ابو محمد حسن بن علی اموالی را می‌آوردیم، گفت: آن اموال کجاست؟ گفتند: همراه ماست، گفت: آن‌ها را به نزد من آورید، گفتند: این اموال داستان جالبی دارد، گفت: آن داستان چیست؟ گفتند: این اموال از عموم شیعه یک دینار و دو دینار گردآوری می‌شود، سپس همه را در کیسه‌ای می‌ریزند و بر آن مهر می‌کنند و چون این اموال را نزد آقای خود ابو محمد (علیه‌السلام) می‌آوردیم، می‌فرمود: همه آن چند دینار است و چند دینار آن از کی و چند دینار آن از چه کسی است و نام همه آن‌ها را می‌گفت و نقش مهرها را هم می‌فرمود. جعفر گفت: دروغ می‌گویید شما به برادرم چیزی را نسبت می‌دهید که انجام نمی‌داد. این علم غیب است و کسی جز خدا آن را نمی‌داند.

راوی گوید: چون آنها کلام جعفر را شنیدند به یکدیگر نگریستند و جعفر گفت: آن مال را نزد من آورید، گفتند: ما مردمی اجیر و وکیل صاحبان این مال هستیم و آن را تسلیم نمی‌کنیم مگر به همان علاماتی که از آقای خود حسن بن علی (علیه‌السلام) می‌دانیم. اگر تو امامی بر ما روشن کن والا آن را به صاحبانش بر می‌گردانیم تا هر کاری که صلاح می‌دانند بکنند.

راوی گوید: جعفر به نزد خلیفه - که در آن روز در سامرا بود - رفت و علیه آنها دشمنی کرد و خلیفه آنها را احضار کرد و گفت: آن مال را به جعفر تسلیم کنید، گفتند: خدا امیرالمؤمنین را به صلاح آورد، ما گروهی اجیر و وکیل این اموال هستیم و آنها سپرده مردمی است و به ما گفته‌اند که آن را جز با علامت و دلالت به کسی ندهیم، و با ابو محمد حسن بن علی (علیه‌السلام) نیز همین عادت جاری بود.

خلیفه گفت: چه علامتی با ابومحمد داشتید؟ گفتند: دینارها و صاحبانش و مقدار آن را گزارش می‌کرد و چون چنین می‌کرد آنها را تسلیم وی می‌کردیم، ما مکرر به نزد او می‌آمدیم و این علامت و دلالت ما بود و اکنون او در گذشته است، اگر این مرد صاحب‌الأمر است بایستی همان کاری را که برادرش انجام می‌داد انجام دهد والا آن اموال را به صاحبانش برمی‌گردانیم.

جعفر گفت: ای امیرالمؤمنین اینان مردمی دروغگو هستند و بر برادرم دروغ می‌بندند و این علم غیب است. خلیفه گفت: اینها فرستاده و مأمورند "وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ" (عنکبوت/ ۱۸). جعفر مبهوت شد و نتوانست پاسخی بدهد و آنها گفتند: امیرالمؤمنین بر ما منت نهد و کسی را به بدرقه ما نفرستد تا از این شهر به در رویم و چون از شهر بیرون آمدند، غلامی نیکو منظر که گویا خادمی بود به طرف آنها آمد و ندا می‌کرد: ای فلان بن فلان! ای فلان بن فلان! مولای خود را اجابت کنید. گوید: گفتند آیا تو مولای ما هستی؟ گفت: معاذ الله! من بنده مولای شما هستم، نزد او بیایید. گویند: ما به همراه او رفتیم تا آنکه بر سرای مولایمان حسن ابن علی (علیه‌السلام) وارد شدیم و به ناگاه فرزندش آقای ما قائم (علیه‌السلام) را دیدم که بر تختی نشسته بود و مانند پاره ماه می‌درخشید و جامه‌ای سبز دربرداشت. بر او سلام کردیم و پاسخ ما را داد؛ سپس فرمود: همه مال چند دینار است و چند دینار از فلانی و چند دینار از فلانی است و بدین سیاق همه اموال را توصیف کرد. سپس به وصف لباس‌ها و اثاثیه و چهارپایان ما پرداخت و ما برای خدای تعالی به سجده افتادیم که امام ما را به ما معرفی فرمود و بر آستانه وی بوسه زدیم و هر سؤالی که خواستیم از او پرسیدیم و او جواب داد. آنگاه اموال را نزد او نهادیم و قائم (علیه‌السلام) فرمود که بعد از این مالی را به سامرا نبریم و فردی را در بغداد نصب می‌کند که اموال را دریافت کند و توقیعات از نزد او خارج شود. گوید: از نزد او بیرون آمدیم و به ابوالعباس محمد بن جعفر قمی حمیری مقداری حنوط و کفن داد و به او فرمود: خداوند تو را در مصیبت خودت اجر دهد. راوی گوید: ابوالعباس به گردنه همدان نرسیده درگذشت و بعد از آن اموال را به بغداد و به نزد وکلاء منصوب او می‌بردیم و توقیعات نیز از نزد آنها خارج می‌گردید (همان‌جا).

آنچه از این روایات روشن است این است که اولاً برخلاف ادعای کاتب، وجود حضرت ولی عصر به عنوان فرزند امام حسن عسکری (علیه‌السلام) برای برخی شیعیان معلوم و مکشوف بوده است. گرچه ممکن است برای کسانی که از مناطق دوردست به عراق می‌آمدند شناخته شده نبوده باشد، ولی شیعیان واقعی ایشان در نهایت به امام خود هدایت می‌شدند. در متن کامل روایت ابوالادیان آنچنان که مشاهده می‌شود ابوالادیان با خود می‌گوید اگر جعفر امام پس از حضرت

عسکری (علیه السلام) باشد، امامت باطل است و این نشان می‌دهد که او امام را از روی نشانه‌های امامت می‌شناخته است.

ثانیاً مطلبی که کاتب از آن غفلت نموده این است که به فرض کسی به چشم خود امام را دیده باشد این موضوع برای خود وی حجت است اما برای اثبات ادعا و اعتقادش به دیگران نمی‌تواند تنها به دیده خود استناد و بسنده کند؛ زیرا برای دیگران یقین‌آور نیست، بلکه باید درصدد مهیا نمودن برهان باشد که بتواند با تکیه بر آن ادعایش را برای غیر نیز ثابت کند؛ درست به همین دلیل است که در روایت سنن، عبدالله حمیری به همراهانش می‌گوید که بگذارید تا جعفر از تفریح بازگردد تا درباره‌اش بیشتر تحقیق کنیم و فقط به شنیده‌هایمان درباره‌ی وی اکتفا ننماییم و با برهان و دلیل ادعای غلطش را مبنی بر امامتش رد کنیم.

سوم، بر اساس آنچه از سخنان فرستادگان قمی در روایت ابوالادیان و سنن دریافت می‌شود، شیعیان راستین هیچگاه افراد ظاهربین نبوده و چیزی را بدون دلیل قبول یا رد نمی‌کردند؛ چرا که اینان تربیت یافتگان حریم امامت بودند، آن چنان که وقتی ابوالادیان از امام عسکری (علیه السلام) درباره‌ی جانشین پس از ایشان سؤال می‌کند، امام به جای اینکه فرزندش را به وی نشان دهد و بگوید این امام و جانشین پس از من است، دلایل و نشانه‌هایی درباره‌ی امام پس از خود بیان می‌فرماید تا او بتواند به واسطه‌ی آن دلایل امام پس از عسکری (علیه السلام) را شناخته و بر دیگران نیز مجاجه نماید و آن‌ها نیز به واسطه‌ی دلیل و استدلال امام خود را بشناسند و این شیوه‌ی تربیتی ائمه (علیه السلام) است.

چهارم اینکه یکی از راه‌های شناخت امام، علم غیب دانستن امام است و این خود یکی از بهترین راه‌ها برای شناخت امام است تا بتوان به واسطه‌ی آن بین کسی که ادعای امامت می‌کند و کسی که امام واقعی است تمایز قائل شد؛ گرچه هیچ کس منکر این مطلب نیست که این راه تنها راه نیست و راه‌های دیگری نیز وجود دارد.

بر مبنای دلایلی که بیان شد مبرهن می‌گردد که نه تنها سخنان کاتب ادعایش را اثبات نمی‌کند بلکه برعکس آنچه که وی به واسطه‌ی آن‌ها برای اثبات ادعایش استناد نموده بر علیه او بوده و نشان از منطقی و مستدل بودن شیعه می‌کند و اینکه شیعه‌ی امام خود را فقط از طریق مشاهده نمی‌شناخته بلکه برای اثبات امامتش همواره دلیل داشته است و دانستن علم غیب هم یکی از همین دلایل است.

۳.۲. بررسی ادعای اجماع بر امامت جعفر

کاتب در کتابش مدعی است که شیعه امامیه پس از شهادت امام عسکری (علیه السلام) دچار تشتت شدند و به چندین فرقه تقسیم گشتند (کاتب، ص ۱۹۳). وی ادعا می کند:

نوبختی و اشعری قمی و شیخ مفید می گویند که تعداد کثیری از شیعه امامیه به ندای جعفر مبنی بر امامتش لبیک گفته و نزدیک بود که بر امامتش اجماع کنند (همان، ص ۱۹۱).

کاتب مدعی است که مورخان بزرگ شیعی همچون نوبختی و قمی که تقریباً هم عصر با امام زمان می باشند، اعتراف می کنند که اکثریت قریب به اتفاق امامیه، امامت جعفر را پذیرفته بودند و اختلافی در وی نداشتند. ولی این یک ادعای بدون دلیل است. وقتی به کتب هر سه متکلم مذکور رجوع می شود به هیچ وجه کلامی دال بر آنچه کاتب ادعایش کرده است یافت نمی شود.

اشعری قمی در کتاب *المقالات والفرق* چنین بیان می کند که اصحاب امام عسکری (علیه السلام) پس از شهادت وی به پانزده فرقه تقسیم شدند (اشعری، ص ۱۰۲).

امام عسکری (علیه السلام) وفات کرد در حالی که ظاهراً هیچ فرزندی نداشت و اموالش بین برادرش و مادرش تقسیم شد؛ لذا پیروانش پس از وی به چند فرقه تقسیم شدند (همان، ص ۱۰۱).

وی سپس شروع به بیان یک به یک فرقه ها به همراه آرائشان می کند و می گوید: فرقه امامیه معتقد بودند که خداوند پس از امام عسکری (علیه السلام) حجتی بر روی زمین دارد که همو امام مردم بوده و فرزند امام عسکری (علیه السلام) است و عالم به آن چیزهایی است که مردم به آن نیازمندند و او پس از پدرش قائم به امر امامت می باشد همچنانکه در مورد امامان پیشین نیز امر همین گونه بوده است (همان، ص ۱۰۲) و همین طور در چندین صفحه سخنانش را در مورد امامیه ادامه می دهد و پس از بیان فرقه امامیه می گوید: فرقه ای نیز معتقد بودند که امام عسکری (علیه السلام) وفات کرد در حالی که فرزندی نداشت؛ لذا جعفر امام پس از وی است. همچنان که فرقه فطحیه در مورد عبدالله افطح اعتقاد داشتند (همان، ص ۱۱۰).

وی در مورد مذهب امامیه می گوید:

فرقة منها و هي المعروفة بالامامية قالت لله في أرضه بعد مضي الحسن بن علي حجة علي عباده و خليفة في بلاده، قائم بامر من ولد الحسن بن علي بن محمد بن علي الرضا ... اذ قد فعله امير المؤمنين و الحسن و فعله الحسن بالحسين مع وصية رسول الله و اشارته إليهم [و هي

ان الامامة [فی عقب الحسن بن محمد ما اتصلت امور [الله و لا ترجع] الى اخ و لا عم و لا ابن عم و لا ولد ولد، و مات ابوه فی حياة جده و لا يزول عن ولد الصلب و لا يكون ان يموت امام الا ولد له لصلبه و له ولد و ولد، فهذه سبيل الامامة و هذا المنهاج الواضح، و الغرض الواجب اللزم الذى لم يزل عليه الاجماع من الشيعة الامامية المتهتدية رحمة الله عليها و على ذلك كان اجماعنا الى يوم مضى الحسن بن على رضوان الله عليه (همان، ص ۱۰۶).

آنچه در کتاب وی حائز اهمیت بوده ولیکن از دیده کاتب دور مانده یا به عمد در آن توجه ننموده است این است که اشعری ضمن شمارش و بیان فرق این نکته را هم یادآور می‌شود که شیعه امامیه همواره راه حق را می‌شناخته و پس از شهادت امام عسکری (علیه السلام) به امامت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اعتقاد داشته است و همیشه بر این اعتقاد بوده است که امامت پس از امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) در اخوین نمی‌باشد؛ بلکه از پدر به پسر منتقل می‌شود و هر امامی فرزند ذکوری دارد که امام پس از وی می‌باشد؛ لذا در آن زمان نیز اجماع شیعه امامیه بر این بوده است که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) امام بعد از پدرش است.

با توجه در متن کتاب اشعری روشن می‌شود اشعری هیچ گاه نگفته است که شیعه امامیه پس از امام عسکری (علیه السلام) دچار تشتت و تفرقه شده باشند؛ بلکه بر اساس صریح کتاب وی شیعه امامیه از ابتدا راه حق را می‌شناخته و پیموده است و دچار اشتباه نشده است و همواره بر امامت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) اجماع داشته‌اند و هیچگاه بر امامت جعفر گرایش پیدا نکرده‌اند بلکه سایر فرق شیعه دچار این اشتباه شدند.

متکلم دیگری که کاتب برای اثبات ادعایش به سخن وی استناد نموده است نوبختی است. نوبختی در فرق الشيعة چنین می‌گوید که اصحاب امام حسن عسکری (علیه السلام) پس از شهادتش به چندین فرقه تقسیم شدند. از جمله این فرقه‌ها فرقه‌ای است که معتقدند امام پس از عسکری (علیه السلام) جعفر است و امام هم به وی وصیت نموده است و فرقه دیگر امامیه است که همواره معتقد است حقیقت هرگز آنچنان که فرقه‌های دیگر می‌گویند نمی‌باشد؛ بلکه خداوند حجتی از ولد عسکری (علیه السلام) در زمین گذارده است که امام پس از وی، هادی مردم است. وی پس از چندین صفحه توضیح در مورد فرقه امامیه می‌گوید این راه امامت و منهاج واضحی بوده که شیعه امامیه همواره ملازم آن بوده است (نوبختی، ص ۱۰۸).

عبارات نوبختی در این باره به این شرح است:

قالت الفرقة الثانية عشرة و هم «الامامية» ليس القول كما قال هؤلاء كلهم بل لله عز و جل في الأرض حجة من ولد الحسن بن علي و أمر الله بالغ و هو وصي لأبيه على المنهاج الأول و السنن الماضية و لا تكون الامامة في اخوين بعد الحسن و الحسين عليهما السلام و لا يجوز ذلك و لا تكون إلا في غيبة الحسن بن علي إلى أن ينقضي الخلق متصلاً ذلك ما اتصلت امور الله تعالى فهذا سبيل الامامة و المنهاج الواضح اللائح الذي لم تزل الشيعة الامامية الصحيحة التشيع عليه (همان، ص ۱۱۲).

عبارات نوبختی نیز مشابه عباراتی است که در کتاب اشعری ذکر شده بود ولی با اندکی اختلاف که آن نیز تنها در تعداد فرقه‌هایی است که نوبختی بیان می‌کند؛ یعنی نوبختی نیز معتقد است اصحاب امام عسکری (علیه السلام) پس از وی شهادتش فرقه فرقه شدند؛ ولی او تعداد این فرقه‌ها را چهارده عدد می‌شمارد. مطلب حائز اهمیت در کتاب نوبختی این است که وی نیز با اینکه درصدد شمارش فرقه‌هاست یادآور می‌شود که شیعه امامیه همواره به امامت فرزند امام عسکری (علیه السلام) اعتقاد داشته و هیچ‌گاه به امامت جعفر معتقد نگشته‌اند بلکه می‌دانستند که امامت از پدر به پسر منتقل شده و پس از امام حسن و امام حسین (علیه السلام) هیچ‌گاه امامت بین دو برادر نبوده است. وی پس از بیان فرقه امامیه در نهایت با توضیح فراوان در مورد اعتقاد امامیه مطرح می‌کند که این راه همیشگی و قطعی شیعه امامیه بوده است که پیوسته بر آن استوار بوده و از آن خارج نشده است.

لذا بر اساس گفته نوبختی نیز شیعه امامیه همواره راه حق را طی کرده و هیچ‌گاه دچار تشتت نشده است و این تنها ادعایی بی اساس است که کاتب بدون دقت و توجه در کتب برای اثبات ادعایش مطرح کرده است.

متکلم سومی که کاتب از او یاد می‌کند شیخ مفید است. مفید در *الفصول المختارة* می‌گوید: هنگامی که امام حسن عسکری (علیه السلام) وفات نمود اصحابش بنا بر آنچه نوبختی بیان می‌دارد به چهارده فرقه تقسیم شده است اما جمهور از آنها به امامت فرزند امام عسکری (علیه السلام) قائل بوده و ولادتش را اثبات نموده‌اند و گفته‌اند که هم‌نام پیامبر بوده و دو غیبت خواهد داشت (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۳۱۸).

بر اساس این کلام روشن است که مفید نیز مانند اشعری و نوبختی معتقد است که شیعه امامیه همواره راه خود را می‌شناختند و هیچ‌گاه دچار لغزش نشده‌اند. نکته دیگری که از نوشتار شیخ مفید حاصل شده و بسیار نیز حائز اهمیت است این است که شیخ به طور کاملاً صریح بیان می‌

کند که جمهور اصحاب امام می‌دانستند که امام فرزندی دارد که مهدی منتظر بوده و امام پس از عسکری (علیه السلام) است. برخلاف ادعای کاتب این متن از شیخ مفید دیدگاه جمهور را اعتقاد به امامت حضرت ولی عصر و فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) بیان می‌کند نه قائلین به امامت جعفر. اما سخن مفید حتی اندکی بالاتر از سخنان اشعری و نوبختی است؛ چرا که او معتقد است جمهور شیعه، اعم از امامیه و غیر امامیه، و اصحاب امام عسکری (علیه السلام) به امامت امام زمان (عج) اعتقاد داشتند نه اینکه تنها شیعه امامیه به امامت آن حضرت اجماع کرده باشند.

لذا آنچه از مرور آثار سه متکلم نامبرده شده به دست می‌آید حداکثر این است که از گروهی شیعیان به امامت جعفر معتقد شدند و فرقه‌ای همانند فرقه فطحیه- که بعد از امام صادق (علیه السلام) تشکیل شد- به وجود آوردند. ولی به هیچ وجه کثیر بودن پیروان این فرقه یا نزدیک به اجماع بودن آن از کلام آنها قابل استنباط نیست و این جز یک نسبت بی‌دلیل چیزی نمی‌تواند باشد. بلکه بر عکس بر اساس کلام شیخ مفید قائلین به امامت حضرت حجت فرقه غالب شیعه بوده‌اند. مورخانی که کاتب از آنها نامبرده است تنها درصدد بیان فرقه‌های ایجاد شده پس از شهادت امام عسکری (علیه السلام) بوده‌اند درست مانند اینکه چنین بیان کنیم: در ایران پیروان ادیان ابراهیمی به سه دسته تقسیم می‌شوند اما آیا این بدان معناست که پیروان هر سه دین به یک تعداد است؟! لذا هرگاه به توضیح فرقه شیعه امامیه رسیده‌اند اذعان نموده‌اند که این گروه همواره راه حق را پیموده و هیچ گاه دچار تشمت یا اشتباه نشده است.

نتیجه

بر اساس آنچه در مقاله مطرح شد، می‌توان در یک جمع‌بندی نهایی چنین بیان نمود که اولاً یکی از راه‌های اثبات وجود امام عصر شناختن شخصیت افرادی مانند جعفر، برادر امام عسکری، که به دروغ ادعای امامت نموده‌اند است و شیعیان نیز از ابتدا به این مطلب آگاه بودند و آنچه کاتب به عنوان بحران فکری مطرح می‌کند به هیچ عنوان واقعیت نداشته و تنها زائیده تخیل وی است؛ زیرا بر اساس شواهد تاریخی که در قدیمی‌ترین و معتبرترین منابع آمده شیعه واقعی هیچ گاه بعد از شهادت امام عسکری به دلیل ندانستن تکلیف که چه کسی امام بعد از امام عسکری است، دچار تشمت شده و امامت جعفر را بپذیرد، نبوده است؛ بلکه کاملاً برعکس چنان که بیان گردید در روایت ابوالادیان، وی رفتار جعفر را مستمسکی برای عدم پذیرش امامتش مطرح کرده است

و از همان ابتدا شیعیان راستین امامت امام زمان را قبول داشته و پذیرفتند. ثانیاً پذیرندگان جعفر هرگز تعداد کثیری نبودند؛ بلکه تعداد اندکی بودند که آنها نیز بعدها مضمحل شدند. باتوجه به اینکه کتاب کاتب با عنوان *تطور الفكر السياسي الشيعه* دوباره با عنوان دیگری با عنوان *المهدی حقیقة التاریخية ام فرضیة الفلسفیه* تجدید چاپ شده و در آن شبهات زیادی در زمینه عدم وجود امام زمان با مباحث دلایل عقلی بر انکار امام زمان یا دلایل تاریخی بر انکار امام زمان مطرح گردیده است؛ امید است پاسخ گویی به سایر قسمت های کتاب مانند دلایل تاریخی بر انکار امام زمان توسط دیگر پژوهشگران صورت گیرد تا با همتی مضاعف تمام شبهات کاتب پاسخ داده شود.

منابع

قرآن کریم

- ابن شهر آشوب، محمد بن علی، *مناقب آل ابی طالب*، قم، علامه، ۱۳۷۹ق.
- ابن عبد الوهاب، حسین بن عبد الوهاب، *عیون المعجزات*، قم، مکتبه الداوری، بی تا.
- شیخ صدوق (ابن بابویه، محمد بن علی)، *علل الشرائع*، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵.
- _____، *کمال الدین و تمام النعمه*، تهران، اسلامی، ۱۳۹۵ق.
- _____، *معانی الاخبار*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
- اشعری القمی، سعد بن عبدالله، *المقالات و الفرق*، بی جا، بی نا، بی تا.
- الکاتب، احمد، *تطور الفكر السياسي الشيعه من الشوری الى الولا یه*، بیروت، دارالجدید، ۱۹۹۸.
- طبرسی، فضل بن حسن، *اعلام الوری باعلام الهدی*، تهران، اسلامی، ۱۳۹۰ق.
- _____، *الاحتجاج علی اهل اللجاج*، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
- طوسی، محمد بن حسن، *کتاب الغیبه للحجه*، قم، دارالمعارف الاسلامیه، ۱۴۲۵ق.
- قطب الدین راوندی، سعید بن هبه الله، *الخراج والخراج*، قم، مؤسسه امام مهدی، ۱۴۰۹ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- مسعودی، علی بن حسین، *اثبات الوصیه للامام علی بن ابیطالب (علیه السلام)*، قم، انصاریان، ۱۳۸۴.
- مفید، محمد بن محمد، *الارشاد فی معرفه حجه الله علی العباد*، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- _____، *الفصول المختاره*، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- نوبختی، موسی، *فرق الشیعہ*، استانبول، انتشارات الاسلامیه، بی تا.